

اصول تعلیم و تربیت در نظام اسلامی با تأکید بر داستان حضرت

موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام

فاطمه العیدانی^۱، سولماز ایرانی^۲

چکیده

نظام اسلامی، کامل‌ترین و اساسی‌ترین نظام حاکم بر جامعه بشری است. مهم‌ترین و اساسی‌ترین هدف نظام اسلامی، تعلیم و تربیت انسان است. برای تحقق این هدف در نظام اسلامی اصولی مشخص شده است. قرآن کریم یکی از منابعی است که اصول تعلیم و تربیت را بیان می‌کند. داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام یکی از قصص قرآنی است که برخی از این اصول تعلیم و تربیت را دربردارد. پژوهش حاضر با تدبر و تعمق در آیات داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام و با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، اصول تعلیم و تربیت بیان شده در آیات را بررسی می‌کند. برخی از اصولی که در نتیجه تدبر در آیات داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام می‌توان استخراج کرد عبارتند از: اصل همکاری، اصل تذکر، اصل ایجاد انگیزه، اصل تواضع، اصل اصلاح شرایط، اصل صبر و اصل اعطای بینش. تبیین و شناخت اصول تعلیم و تربیت نقش مهمی در رسیدن جریان تربیت به هدف نهایی خود دارد.

واژگان کلیدی: نظام اسلامی، اصول تعلیم و تربیت، داستان حضرت موسی علیه السلام و

حضرت خضر علیه السلام.

۱. دانش‌پژوه کارشناسی روان‌شناسی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، عراق.

۲. مدرس گروه علمی-تربیتی روان‌شناسی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، ایران.

۱. مقدمه

هریک از نظام‌های موجود در جهان اهداف خاصی را دنبال می‌کنند و همه فعالیت‌های خود را در جهت تحقق آن اهداف مصروف می‌دارند. در نظام اسلامی، هدف اساسی و غایی، تعلیم و تربیت انسان است. برای تحقق این هدف اصولی مشخص شده است. این اصول، ماهیت هنجاری و ناظر به باید‌ها هستند. از این جهت با مبنا که خود منشأ اشتقاق اصل است و ماهیتی توصیفی دارد و ناظر به هست‌هاست، متفاوت است. (شریعت‌مداری، ۱۳۶۷، ص ۱۱) اصول، قواعد کلی استخراج‌شده از مبانی هستند که از آنها به عنوان راهنمای عمل در تدابیر تعلیمی و تربیتی استفاده می‌شود. طریق تربیت، محتاج تبیین اصول تربیتی است و اصول تربیتی در نظام اسلامی بسیار هستند و برای رسیدن به شیوه‌های مناسب تربیتی باید ابتدا به اصول پرداخت تا از درون این اصول به روش‌ها و شیوه‌های مخصوص تربیتی رسید. قرآن کریم منبع اصلی استخراج اصول تعلیم و تربیت در اسلام است. برای مشخص کردن این اصول می‌توان به قرآن رجوع کرد. قرآن مجید کتاب تعلیم و تربیت است و برای انجام این رسالت از ابزارهای مختلفی از جمله بیان کردن فرازهایی از سرگذشت و عملکرد اقوام پیشین استفاده می‌کند که یکی از این فرازها داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام است. با توجه به آنچه که در داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام آمده است، می‌توان دریافت که از اصول فراوانی در حوزه تعلیم و تربیت بهره گرفته است که می‌توان با در دست داشتن آنها به ابداع روش‌های تربیتی برای دستیابی به هدف نظام اسلامی اقدام کرد؛ زیرا رسیدن به این هدف باعث ارتقا و تعالی بشر در ابعاد مختلف می‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. اصل در لغت

در مفردات راغب، اصل به معنای اصل شیء، ریشه و پایه هر چیزی است که اگر آن پایه و ستون در حال بلند شدن و بلندی توهم شود، نیروی خیال نمی‌تواند آن را تصور کند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۷۹/۱) برخی اصل را به معنای پایین و نقطه انتهای هر چیزی معنا کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۷/۱۵۶). برخی



دیگر، اصل را اساس هر چیزی که شیء بر آن قوام یافته است، معنا کرده‌اند (انیس، منتصر و صوالحی، ۱۳۸۶، ص ۴۶). در لغت‌نامه دهخدا اصل به معنای بنیاد هر چیزی و هر آنچه وجود آن چیز بسته به وی باشد، بیان شده است (دهخدا، ۱۳۶۷، ص ۱۶۸). بنابراین، باتوجه به نظرات گفته‌شده، اصل در لغت به معنای پایه و اساس هر چیزی که ارکانش بر آن قوام یافته است.

۲-۲. اصل در اصطلاح

هرچه واژه اصل در هر موردی به کار رود، معنای پایه و اساس را افاده خواهد کرد، اما نباید گمان کرد که این واژه در رشته‌های مختلف دانش به یک نحو به عنوان اصطلاح به کار رود. در واقع باید انتظار داشت که در هر قلمروی از دانش، اصل، معنایی متناسب با آن قلمرو داشته باشد. (باقری، ۱۳۹۰، ص ۸۵) در قلمروی تعلیم و تربیت تعاریف گوناگونی از اصل ارائه شده که به شرح ذیل است: «اصل به عنوان تکیه‌گاه‌های نظری که از عوامل موجود در حیات استخراج شده است و آن را به عنوان ملاک عمل معنی می‌شود» (هوشیار، ۱۳۳۵، ص ۵۷). اصل عبارت است از قاعده عمومی که می‌توان آن را به منزله دستورالعملی کلی در نظر گرفت و از آن به عنوان راهنمای عمل در تدابیر تعلیمی و تربیتی استفاده کرد (باقری، ۱۳۹۰). احمدی، اصل را زیربنا و ریشه و بنیانی می‌داند که به هیچ وجه نمی‌توان از آن تخطی کرد (احمدی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۲). از این رو با توجه به تعاریف یادشده، می‌توان گفت که اصول تعلیم و تربیت، مجموعه ملاک‌ها، قواعد کلی و راهنمای عمل در جریان تعلیم و تربیت هستند.

۲-۳. تعلیم در لغت

تعلیم و تعلم برگرفته از واژه علم و از مشتقات آن است که در باب تفعیل و تفاعل (ثلاثی مزید) به کار رفته است تا معنای آموزش دادن و نیز آموزش گرفتن را بیان کند. تعلیم عبارت است از آگاه کردن، آموختن، تربیت و تأدیب. (دهخدا، ۱۳۸۵، ص ۷۵۴) تعلیم به معنای بیاموختن و بیگاهانیدن است (دهخدا، ۱۳۸۵، ص ۱۵۳). بدین سبب با توجه به تعاریف بیان شده، تعلیم به معنای علم یا هنری را به کسی یاددادن و کسی را چیزی آموختن است.

۴-۲. تعلیم در اصطلاح

تعلیم عبارت است از فعالیت‌هایی که برای ایجاد یادگیری در یادگیرنده از جانب معلم طرح‌ریزی می‌شود و به صورت کنش جریان می‌یابد. (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۷۷) تعلیم، ایجاد دگرگونی در متعلم و متحول کردن او از حالت جهل است به حالتی که موجب رشد عقلی و استقلال فکری شود (امین‌زاده، ۱۳۷۶، ص ۸). تعلیم یعنی، آموزش دادن به کسی که چیزی نمی‌داند، یاددادن، جهل و ابهام او را رفع کردن (بنان، ۱۳۹۹). تعلیم به معنای فعالیت‌هایی است که برای متحول کردن در یادگیرنده از حالت جهل به حالتی که موجب رشد عقلی و استقلال فکری شود.

۵-۲. تربیت در لغت

واژه تربیت از ریشه ربو و از باب تفعیل است. در این ریشه به نوعی می‌توان معنای زیادت و رشد را یافت و در موارد مختلف استعمال خود نیز این معنا را دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۱۷۱) ابن فارس در کتاب لغت خویش قائل است که تربیت از ریشه رب ی است و یک اصل واحد معنایی دارد و می‌توان معنای زیاده و رشد، نما و علو را از آن به دست آورد (ابن فارس، ص ۴۸۳). در لغت‌نامه دهخدا تربیت به معنای پروراندن، پروردن، آموختن، ترقی و برتری دادن به چیزی یا کسی بیان شده است (دهخدا، ۱۳۸۵، ص ۷۲۰). تربیت به معنی پروردن، پروراندن، آداب و اخلاق را به کسی آموختن و نیز به معنی پرورش بدن به وسیله انواع ورزش است (معین، ۱۳۸۶، ص ۵۰). تربیت به لحاظ لغوی به معنای پرورش و رشد جسمی و غیر جسمی است.

۶-۲. تربیت در اصطلاح

تربیت، عمل عمدی فرد رشید است که می‌خواهد رشد را در فردی که فاقد، ولی قابل آن است تسهیل کند. تربیت سرپرستی از جریان رشد یعنی، اتخاذ تدابیر مقتضی برای فراهم کردن شرایط مساعد برای رشد است. (شکوهی، ۱۳۶۷، ص ۶) از دیدگاه شهید مطهری، تربیت، پرورش دادن است؛ یعنی استعدادهای درونی را که بالقوه در یک شیء موجود است به فعلیت درآوردن و پروردن (مطهری، ۱۳۵۲، ص ۴۳). تربیت عبارت است از انتخاب رفتار و گفتار مناسب، ایجاد شرایط و عوامل لازم و کمک

به شخص مورد تربیت تا بتواند استعداد های نهفته اش را در تمام ابعاد و به طور هماهنگ پرورش دهد، شکوفا کند و به سوی هدف و کمال مطلوب حرکت کند (امینی، ۱۳۸۴، ص ۱۴). از این رو می توان گفت که تربیت عبارت است از: به فعلیت رساندن قوا و استعداد های درونی برای فراهم کردن شرایط مساعد برای رشد.

۳. اصول تعلیم و تربیت در نظام اسلامی

هر نظامی شامل ارکان و عناصری است که به گونه ای منظم با یکدیگر در ارتباط متقابلند. یکی از عناصر تشکیل دهنده نظام تربیتی، عناصر اصل است که در کنار دیگر عناصر، مبنا، روش و هدف چارچوب کلی یک نظام تربیتی را تشکیل می دهند. اگرچه ضرورت وجودی اصل در هر نظام تربیتی تردیدناپذیر است، ولی این ضرورت در نظام تربیت اسلامی ملموس تر است. اصل، ماهیتی هنجاری (ارزشی) دارد. نظر به اینکه اصل، قاعده و معیار عمل و ناظر بر آن است، نمی تواند رویکردی توصیفی نسبت به واقعیات تحت عنوان خود داشته باشد بلکه برخلاف مبنا که جنبه توصیفی از واقعیات دارد درصدد ارائه واقعیاتی مطابق مدلول خود و هنجاری متناسب با خاستگاه خود است. به طور کلی، اصول تربیت متضمن ارزش گذاری متناسب با مبنای پذیرفته شده در تربیت و اهداف مورد نظر آن است. (مشایخی، ۱۳۸۱)

۳-۱. اصل تعقل

اصل تعقل از مبنای اندیشه ورزی مشتق شده است. در نظام تربیت اسلامی، عقل و پرورش عقلی اهمیت ویژه ای دارد. عقل، قوه تشخیص و ادراک و وادارکننده انسان به نیکی و صلاح و بازدارنده وی از شر و فساد است. (کلینی، ۱۳۹۳، ۱/۱۱) به همین دلیل است که قرآن کریم همواره با ذکر داستان، استفهام، پند و اندرز و... بشر را به تفکر و تعقل می خواند: «و ما عند الله خیر و أبقى أفلا تعقلون؛ آنچه نزد خداست بسیار برای شما بهتر و باقی تر است، پس چرا اندیشه نمی کنید» (قصص: ۶۰). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «انما یدرک الخیر کله بالعقل؛ همه خوبی ها با عقل شناخته می شود» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴، ص ۵۴). امام علی علیه السلام هدف از بعثت انبیا علیهم السلام که بزرگ ترین مربیان بشر بوده اند را چنین بیان

می‌کند: «لیثیروا لهم دفائن العقول؛ خداوند رسولان خود را برانگیخت تا توانمندی‌های پنهان عقل‌ها را برانگیرانند» (نهج‌البلاغه). دست قدرت پروردگار، گنجینه‌های بسیار عظیم و گران بها در درون عقل آدمی نهاده است که اگر کشف و آشکار شوند جهشی عظیم در علوم و دانش‌ها و معارف حاصل می‌شود، ولی غفلت و تعلیمات غلط و گناهان و آلودگی‌های اخلاقی، پرده‌هایی بر آن می‌افکند و آن را مستور می‌کند. پیامبران این حجاب‌ها را برمی‌گیرند و آن گنجینه‌ها را آشکار می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۹). بنابراین آنچه بیان شد، روشن می‌شود که عقلانیت، مسئله بسیار مهم تربیت است. عقل، پیامبر درونی انسان است و انسان با تعقل، راه صلاح خویش را می‌یابد. عقلانیت، انسان را از افتادن در ورطه خطاها دور می‌کند. درحقیقت جلوه عقلانیت در قالب تفکر و تدبیر بررسی می‌شود. بنابراین، عقل باید در سرتاسر جریان تعلیم و تربیت به عنوان اصلی ضروری مدنظر قرار گیرد و هر فعالیت و هدف و روشی با آن سنجیده شود.

۳-۲. اصل تزکیه

اصل تزکیه از مبنای طبیعت ترکیبی انسان استخراج شده است. آنچه از این اصل در نظام تربیت اسلامی مدنظر است، این است که در تربیت باید کوشید تا عوامل و عللی که عقل را به خطا می‌کشاند از وی دور کرد؛ زیرا حب و بغض و شهوات، چشم دل را کور و توانگری عقل را ضایع می‌کند. (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۷۷، ص ۵۵) امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَهْدُبْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ؛ هرکس که نفس خویش را از خطا و پلیدی پاک نسازد از عقل خویش بهره‌ای نخواهد جست» (کلینی، ۱۳۹۳، ص ۸۹۷۲). «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا؛ به‌راستی رستگار شد آن‌کس که نفس خود را تزکیه کرد» (شمس: ۹). با توجه به آنچه بیان شد برای بهره‌گیری از عقل باید نفس خود را تزکیه کرد تا بتوان علل و عواملی که عقل را به خطا می‌کشاند از بین برد. به‌طور کلی انسان پیش از آنکه وارد اصول تربیتی شود و آنها را به مرحله اجرا برساند نیاز دارد تا عواملی که سد راه وی می‌شوند را به حداقل ممکن برساند و این همان اصل تزکیه یعنی، پاک‌کردن نفس خویش از خطا و پلیدی است.

۳-۳. اصل اعطای بینش (تعلیم حکمت)

منظور از حکمت در نظام اسلامی، مجموعه علوم و معارفی است که انسان را به حقیقت رهنمون می‌کند به طوری که هیچ شک و ابهامی در آن نماند. خداوند به برخی از بندگان که تشنه معرفت و جویای حقیقت هستند به پاس عبودیتشان، حکمت می‌بخشد و آنان را سیراب می‌کند. «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ؛ خدا فیض حکمت را به هرکه خواهد، عطا کند و هرکه را به حکمت و دانش رسانند، درباره او مرحمت و عنایت بسیار کرده‌اند و این حقیقت را جز خردمندان متذکر نشوند» (بقره: ۲۶۹). لقمان در وصیت زیبای خویش به فرزندش می‌فرماید: «ای پسر جان! حکمت را بیاموز تا به مقام شامخ شرافت برسی؛ زیرا حکمت، راهنمای دین است» (بحار الانوار، ۱۳۸۶، ۱۳/۴۳۰). به همین سبب از وظایف مهم پیامبران الهی تعلیم حکمت به مردم بوده است: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد» (بقره: ۱۲۹). بنابراین بیان شد یکی از اصول مهم در تربیت، تعلیم حکمت است؛ زیرا بهره‌مندی از حکمت انسان را به دریای حقیقت رهنمود می‌کند و وی را به هدف و مقصود خویش که همان معرفت و بندگی است، می‌رساند.

۳-۴. اصل اصلاح شرایط

مبنای این اصل، ویژگی تأثیرپذیری انسان از شرایط مختلف محیطی اعم از شرایط زمانی، مکانی و اجتماعی است. براساس این ویژگی، ریشه برخی از افکار، نیات و رفتارهای آدمی را باید در شرایط محیطی او جست‌وجو کرد. به عبارت دیگر، انسان هم از نظر ظاهر و هم باطن، تحت تأثیر شرایط قرار دارد. اصل حاضر بیان‌گر آن است که برای زدودن پاره‌ای از حالات و رفتارهای نامطلوب و نیز برای ایجاد حالات و رفتارهای مطلوب در انسان، باید به دستکاری شرایط محیطی او پرداخت. تغییر روابط آدمی با شرایط زمانی و مکانی و به‌ویژه شرایط اجتماعی، مبدأ تغییر بسیاری از حالات و رفتارهای او است. گاه انسان از وجود نوعی رفتار یا افکار معین در دیگری نگران است، اما برای تغییر آنها به‌طور مستقیم و فقط به خود آنها هجوم می‌برد و به بافت موقعیت و شرایطی که او در آن قرار گرفته است، توجه نمی‌کند. از

این‌رو هجوم‌های انسان، بی‌حاصل است و او را به بن‌بست یأس می‌کشاند، درحالی‌که گاه ایجاد تغییری در موقعیت فرد یا موقعیت جمع، آثار تغییر رفتار و افکار و ارزش‌ها را به تدریج آشکار می‌کند. (باقری، ۱۳۹۰، ص ۲۱۳) بنابراین، اصل اصلاح شرایط، یکی از مهمترین اصول تربیتی است که باید به آن توجه داشت؛ زیرا گاهی تغییر رفتار و اصلاح تربیت شخص متأثر از شرایط محیطی است. در نتیجه برای تغییر رفتار وی و تعلیم او باید ابتدا به اصلاح شرایط محیط پرداخت.

۳-۵. اصل مسامحت

بازگشت این اصل به معنای ضعف در انسان‌ها است. انسان‌ها به دلیل ضعف نفس در قبال به‌دوش‌گرفتن تکالیف فرومی‌شکنند. این خصیصه مانع از آن است که آدمیان در برابر تکالیف دشوار، تاب آورند. از این‌رو در نظام تربیت اسلامی، اصل مسامحت چون قاعده عامه‌ای است که در جریان ارتباط تربیتی باید آن را مراعات کرد. (باقری، ۱۳۹۰، ص ۲۲۲) خداوند در مقام ربوبیت، اساس تکالیف را بر سهولت و قابلیت نیل نهاده است: «یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر؛ خداوند حکم را برای شما آسان خواسته و تکلیف را مشکل نگرفته است» (بقره: ۱۸۶). به سبب آسان بودن سهولت در تکالیف، عنوان جامعی که بر آیین پیامبر ﷺ اطلاق شده است آیین سهله سمحه است. (سمحه همان مسامحت را گوشتزد می‌کند). از این‌رو حتی در مواردی که طبیعت، یک تکلیف شاق و دشوار است، خداوند بنا را بر مسامحت می‌گذارد. برای مثال در مورد روزه که چنین طبیعتی دارد مسامحت خداوند آشکار است، چنان‌که مریضان و مسافران مجازند در زمان دیگری که سلامت یا فراغت حاصل شد، روزه بگیرند و کسانی که به سبب متحمل شدن زحمت و مشقت زیاد، محتمل است، آسیبی بینند از روزه معافند و می‌توانند به جای آن، گرسنه‌ای را سیر کنند. (رک؛ بقره: ۱۸۵-۱۸۶) لازم به یادآوری است که مسامحت هرگز به معنای نادیده‌انگاری و چشم‌پوشی مطلق از خطا نیست بلکه چشم‌پوشی از مجازات و تنبیه است (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۷۷، ص ۶۱). با توجه به آنچه بیان شد یکی از اصول مهم تربیتی که قرآن نیز به آن اشاره دارد اصل مسامحت است. مسامحت به معنای چشم‌پوشی

بی حد و حصر از خطا نیست بلکه به معنای چشم‌پوشی از تنبیه است. بنابراین، در تعلیم و تربیت، اصل مسامحت و چشم‌پوشی نباید فرو گذاشته شود.

۳-۶. اصل صبر

در نظام تربیت اسلامی، صبر و سعه صدر یک اصل تربیتی است که اساس پیروزی بر مشکلات را تشکیل می‌دهد. صبر یکی از سجایای اخلاقی است که بدون آن تداوم زندگی و موفقیت ممکن نیست. این صفت اخلاقی به امور دینی اختصاص ندارد و هر انسانی برای هر اقدامی و هر هدف ریز و درشتی که در روزها، هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌های زندگی خود دنبال می‌کند باید به صبر که لازمه دستیابی به آن هدف‌هاست، پایبند باشد. البته به هر میزان که هدف او بزرگ‌تر و دستیابی به آن دشوارتر و زمان‌برتر باشد به همان میزان صبر بیشتری نیاز دارد. (سبحانی‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۱۰۳) قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای اهل ایمان در کار دین شکیبا باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خداترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید» (آل عمران: ۲۰۰). قرآن، یکی از ویژگی‌های عباد الرحمن را صبر و بردباری آنها معرفی می‌کند که به واسطه این صبرشان مشمول پاداش خداوند خواهند شد.

«وَلَوْ أَنَّكَ يَجْزُونَ الْغُرَّةَ بِمَا صَبَرُوا وَيَلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا؛ اینان همان کسانی‌اند که به خاطر صبری که تحمل کرده‌اند غرفه‌های بهشت را پاداش یابند و در آنجا به درود و سلامشان بنوازنده» (فرقان: ۷۵). امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «و الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد؛ صبر و استقامت نسبت به ایمان همچون سراسر است نسبت به تن» (طبرسی، ۱۳۴۴، ص ۲۴). بقای تن با بقای سراسر و مقام فرماندهی تمام اعضا در مغز انسان قرار دارد؛ زیرا تمام وسایل ارتباطی انسان با مقام خارج در سرمستقر است همچنان‌که تمام اهداف انسانی اعم از تربیتی، اجتماعی، علمی و فرهنگی با مقاومت و بردباری ارتباط مستقیم دارد (حسینی، ۱۳۹۳). به همین دلیل روشن می‌شود که صبر و بردباری، یکی از اصول مهم دستیابی به تعلیم و تربیت است که با استقامت و شکیبایی نیل به تمام اهداف انسانی اعم از تربیتی، اجتماعی، علمی و فرهنگی میسر می‌شود.

۳-۷. اصل تذکر

یکی از ویژگی‌های عمومی انسان‌ها آشنایی و بیگانگی با خداست. براساس این ویژگی، برخورداری انسان از شئون مختلف به‌طور طبیعی او را در معرض فراموشی قرار می‌دهد. اصل تذکر، مبتنی بر این ویژگی است. جایگاه این اصل در نظام اسلامی بس رفیع است به‌نحوی که گاه تنها وظیفه پیامبر ﷺ به تذکر گفته شده است: «فذكر إنما أنت مذكر؛ پس تذکر ده که تو تذکر دهنده‌ای» (غاشیه: ۲۱). تمام قرآن، تذکره نام گرفته است: «ان هدی تذکره؛ همانا این آیات، پندنامه‌ای است» (انسان: ۲۹). اصل تذکر بیان‌گر این است که گاه باید آنچه را فرد به آن علم دارد برای او بازگفت. براساس اصل حاضر، این سخن مردود است که گفتن یا شنیدن همواره باید معطوف به حرف تازه باشد. دشواری‌های آدمی، همه زاده نادانی نیست. در نتیجه همه دشواری‌های او نیز با علم حل نمی‌شود، پاره‌ای از این دشواری‌ها زاده نادانی است، پاره‌ای دیگر زاده علم است. علم، رنگ‌پریده و بی‌خاصیت شده است و پاره‌ای دیگر نیز زاده نسیان است (باقری، ۱۳۹۰، ص ۲۱۳). انسان به‌سبب فرورفتن در تاریکی‌های مرتبه حیوانی و گرفتار شدن در بندهای دنیوی، دچار غفلت از یاد حق و فراموش کردن حقیقت هستی می‌شود و در نتیجه، حقیقت خویش را از یاد می‌برد و در این صورت گرفتار صفات شیطانی می‌شود و همه کجی‌ها، ناراستی‌ها و تباهی‌ها از همین نقطه برمی‌خیزد (حسینی، ۱۳۹۳).

در آیه ۱۸ سوره فرقان، علت گمراهی مشرکین، فراموش کردن یاد خدا بیان شده است: «قالوا سبحانه ما كان ينبغی لنا أن تأخذ من دونك من أولیاء ولكن معهم و اباءهم حتی نسوا الذکر و كانوا قوما بورا؛ گویند منزهی تو، ما را سزاوار نبوده است که جز تو کسی را به یاری گیریم، تو خود آنها و پدرانشان را برخوردار ساختی، چنان‌که یاد تو را فراموش کردند و مردمی شدند به هلاکت افتاده». علامه طباطبایی در مورد این آیه می‌فرماید: «بعد از آنکه معبودها نسبت ضلالت را که مشرکین به آنها داده بودند از خود دفع کردند، این نسبت را به خود کفار دادند. البته با بیان سببی که باعث اضلال آنها شد و آن اینکه مشرکین، مردمی فاسد و هالک بودند، وای خدا تو آنها و پدرانشان را از متاع‌ها و نعمت‌های دنیا برخوردار کردی تا اینکه این امتحان و ابتلای آنها به طول انجامید. در نتیجه مشغول همان اسباب

شدند و باد نو را که فرستادگانت از آن دم می‌زدند، فراموش کردند و در نتیجه از توحید به شرک گراییدند» (۱۴۱۷، ۱۵/۱۹۱).

آنچه مایه هبوط آدم شد، نادانی نبود؛ زیرا او همه علم را داشت و آنچه نداشت، ذکر بود و همین، عامل وسوسه‌پذیری و شکست عزم او شد. از سه دسته دشواری (پاره‌ای زاده نادانی، پاره‌ای زاده نسیان، پاره‌ای زاده علم بی‌خاصیت) تنها نخستین را علم چاره می‌کند، اما حل دو دسته اخیر از تذکر ساخته است، پس تذکر دوگونه ثمر دارد: یکی اینکه علم فراموش‌شده را به یاد می‌آورد و علم فراموش‌نشده، اما بی‌خاصیت را زنده می‌کند و می‌انگیزد. به سخن دیگر، تذکر علمی را که در سر مدفون شده‌اند در دل مبعوث می‌کند. (باقری، ۱۳۹۰، ص ۲۱۴) بنابراین آنچه گذشت یکی دیگر از اصول مهم تربیتی، تذکر است. اهمیت تذکر به حدی است که یکی از دلایل بعثت پیامبران شمرده می‌شود. بدون تذکر و یادآوری، انسان دچار نسیان و غفلت و در نتیجه منحرف شدن از هدف اصلی خلقت می‌شود.

۳-۸. اصل ایجاد انگیزه

انگیزه یکی از اصول بسیار تأثیرگذار در امر تربیت فرد است. انگیزه، سبب تشویق انسان به انجام یا ترک کاری می‌شود و در یک نظام تربیتی با ایجاد انگیزه مطلوب می‌توان افراد را به سوی اهداف موردنظر سوق داد. این اصل در نظام اسلامی یکی از اصول مبتنی بر اصل اختیار است. انگیزه، فرآیندی است که در برانگیختن و جهت‌دادن رفتار، نقش‌آفرین است. انسان موجودی مختار است. افزون بر آن، گرایش‌ها و خواسته‌های متضادی دارد که باید مطلوب خود را از میان آنها برگزیند و این منشأ ارزش کارهای انسان است. در این میان باید دید او چگونه به یکی از گرایش‌ها میل پیدا می‌کند. با ایجاد انگیزه و برانگیختگی در انسان باید کاری کرد که پیش از آنکه انسان به تردید و انحراف افتد، مسیر سعادت و بندگی را برگزیند. آنچه کنش انسان را شکل می‌بخشد و به کارها جهت می‌دهد، ارزش‌هایی است که پذیرفته شده‌اند. خاستگاه این ارزش‌ها نیز بینش‌ها و گرایش‌هایی است که زیربنای آنهاست.

(حسینی، ۱۳۹۳) بنابراین، با توجه به ویژگی اختیار در انسان باید برای جلب انسان به کاری که به آن گرایش ندارد، ولی در سعادتش مؤثر است انگیزه ایجاد کرد (ابراهیمی فر، ۱۳۸۵، ص ۴۱-۴۲).

خداوند در آیه ۷۰ سوره فرقان می‌فرماید: «إِلا من تاب و امن و عمل عملاً صالحاً فأولئك يبدل الله سناتهم حسنات؛ مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند خدا گناهانشان را به نیکی‌ها بدل می‌کند». خداوند برای اینکه انسان‌ها را به ایمان و عمل صالح و انجام دادن عمل توبه ترغیب کند به آنها وعده می‌دهد که گناهان آنها را تبدیل به حسنات می‌کند و همین امر، انگیزه‌ای برای گناهکاران می‌شود که با اشتیاق، توبه کنند و عمل صالح انجام دهند (حسینی، ۱۳۹۳). براساس آنچه بیان شد اصل ایجاد انگیزه یکی دیگر از اصول مهم تربیتی است که سبب ترغیب و گرایش انسان به کاری می‌شود، خواه آن کار مؤثر در سعادت انسان باشد یا برعکس، پس ایجاد انگیزه در انسان در جهت سعادت و کمال وی از اصول مهم تربیتی است.

۳-۹. اصل تغییر ظاهر

در نظام تربیت اسلامی، ویژگی تأثیر ظاهر بر باطن بیان‌گر آن است که ظاهر آدمی در کار، نقش‌زنی بر باطن است. براین اساس یکی از اصول و قواعد عامه‌ای که باید در تربیت انسان به کار بست، ظاهرسازی است. ظاهرسازی هنگامی مذموم است که متوجه به مردم و مایه خودنمایی باشد، اما در غیر این صورت، ظاهرسازی متوجه به درون و مایه تحول باطن خواهد بود. (باقری، ۱۳۹۰، ص ۹۱) امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إِن لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحْلَمْ فَإِنَّهُ قُلٌّ مِنْ تَشْبِهِ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ؛ اگر بردبار نیستی، پس خود را بردبار جلوه ده. چه اندک پیش می‌آید که کسی خود را به گروهی شبیه سازد و جزء آنان نشود» (حرعاملی، ۱۴۱۴، ۵/۵۴۴). بنابراین، براساس این اصل، هرگاه کسی بخواهد تغییر و تحولی در باطن کسی به وجود آورد باید ابتدا در ظاهر او به دستکاری بپردازد. به عبارت دیگر اگر نگاه کردن، سخن گفتن، سکوت کردن، گوش کردن، راه رفتن، نشستن، غذا خوردن و... به گونه‌ای مناسب تنظیم شوند احساسات، افکار و تصمیم‌گیری معین و مطلوبی را در درون خواهند انگیزت (باقری، ۱۳۹۰، ص ۹۱). در نتیجه یکی دیگر از اصول تربیتی که می‌توان به آن اشاره کرد اصل تغییر ظاهر

است؛ زیرا تغییر و تحول در باطن، فرع بر تغییر و تحول در ظاهر است. به عبارت دیگر برای تربیت و اصلاح درون باید از تغییر ظاهر آغاز کرد.

۱۰-۳. اصل تحول باطن

در نظام تربیت اسلامی ویژگی تأثیر باطن بر ظاهر بیان‌گران است که در تربیت باید به فکر تحول درونی بود. آنچه در باطن آدمی است در ظاهر، نقش می‌آفریند و هرگاه رفتاری مطلوب در ظاهر کسی پدیدار نشد، می‌توان آن را ناشی از وضعیتی درونی دانست. به نظر می‌رسد که این اصل در برابر اصل پیشین قرار گرفته است، اما این دو پیش از آنکه با هم ناسازگار باشند مکمل هم هستند. هم ظاهر و هم باطن، هر دو باید در کار باشند. نه تغییر ظاهر و نه تحول باطن، هیچ‌یک به تنهایی راه به جایی نخواهد برد، پس هر دو را باید از آلودگی شست. (باقری، ۱۳۹۰، ص ۱۰۳) با توجه به آنچه بیان شده، نمایان می‌شود که اصل تحول باطن نیز یکی از اصول مهمی است که در تربیت باید به آن توجه کرد که ارتباط تنگاتنگی با اصل تغییر ظاهر دارد. بنابراین، باید اشاره داشت که این دو اصل، مکمل یکدیگرند و پرداخت به یکی از این اصول و کنار گذاشتن دیگری انسان را به مقصود نمی‌رساند.

۱۱-۳. اصل همکاری

همکاری از لحاظ جامعه‌شناسی جریانی است که در آن، افراد و گروه‌ها برای نیل به هدف‌های عمومی، فعالیت‌های خود را محدود کرده و از کمک یکدیگر برخوردار باشند. ادامه حیات اجتماعی تا حد زیادی مربوط به همکاری و اشتراک مساعی افراد جامعه است. عادت به همکاری و ادراک ارزش آن در زندگی اجتماعی امری است که باید مورد توجه قرار بگیرد. (شریعت‌مداری، ۱۳۶۷، ص ۵۲) بنابراین، اصل دیگری که در تعلیم و تربیت مورد توجه قرار می‌گیرد اصل همکاری است؛ زیرا انسان برای دستیابی به بسیاری از اهداف فردی و اجتماعی خود نیاز به همکاری و درک این ارزش دارد.

۳-۱۲. اصل تواضع

در نظام اسلامی یکی از اصول اخلاقی، تواضع است. تواضع اقدامی است که انسان داوطلبانه در برابر دیگران به دلیل امتیازاتی که در آنان احساس می‌کند، انجام می‌دهد. هفتمین نصیحت حکیمانه و اندرز ارزشمند لقمان به پسرش، مسئله رعایت تواضع و فروتنی است که می‌توان آن را مادر ارزش‌ها و کلید گنجینه کمالات نامید. لقمان به پسرش چنین فرمود: «و لا تصغر خدک للناس؛ سرم، با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان؛ یعنی متواضع و فروتن باش» (لقمان: ۱۸). اگر تواضع و فروتنی و پذیرش اینکه انسان برای کمال نیازمند غیر خود است و باید در برابر برنامه‌های او پذیرش داشته باشد در وی نباشد، امکان تحقق فضای تربیت از بین می‌رود (حسینی، ۱۳۹۳). بنابراین، اصل تواضع یکی از اصول اخلاقی مؤثر در تعلیم و تربیت است؛ زیرا اصل تواضع، انسان را در رسیدن به کمالات و ارزش‌های اخلاقی و در نتیجه تحقق تعلیم و تربیت یاری می‌کند.

۴. تطبیق آیات داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع) بر اصول تعلیم و تربیت

از داستان‌های جالب زندگی حضرت موسی (ع) ماجرای شیرین ملاقات او با حضرت خضر (ع) است که در قرآن در سوره کهف از آیات شریفه ۶۰ تا ۸۲ به آن اشاره شده است که در بردارنده اصول تربیتی، نکات و درس‌های آموزنده گوناگون است. در کتاب صحیح بخاری از ابن عباس از ابی بن کعب آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «روزی حضرت موسی (ع) در حال خطبه خواندن، مورد سؤال بنی اسرائیل قرار گرفت که عالم‌ترین افراد کیست. حضرت موسی (ع) گفت: من هستم. خداوند حضرت موسی (ع) را مورد عتاب قرار داد که چرا نگفتی خدا بهتر می‌داند. حضرت خضر (ع) از تو عالم‌تر است. حضرت موسی (ع) گفت: حضرت خضر (ع) کجاست. خطاب آمد: در منطقه مجمع البحرین است» (<https://fa.wikishia.net>). «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا؛ و (به یاد آور) زمانی که حضرت موسی (ع) به جوان (همراهش)

گفت من دست از جست وجو بر نمی دارم تا به محل برخورد دو دریا برسم، حتی اگر سال ها به راه خود ادامه دهم» (کهف: ۶۰).

به کاربردن کلمه فَتَى که به معنای جوان و جوانمرد است به جای غلام و پسر، نشانه ادب، مهربانی و نام نیک است. مراد از فتاه در آیه، یوشع بن نون است که مصاحب و ملازم حضرت موسی علیه السلام در آن سفر بوده است. حقب به معنای سال های طولانی است، ۷۰ الی ۸۰ سال. با بررسی این آیه و آنچه در بخش اصول تربیتی ذیل اصل همکاری بیان شد، روشن می شود که این آیه اشاره به اصل همکاری دارد نظر به اینکه حضرت موسی علیه السلام برای ملاقات حضرت خضر علیه السلام جوانی را با خود همراه کرد. «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا؛ پس چون به محل تلاقی آن دو (دریا) رسیدند، ماهی خود را (که برای غذا همراه داشتند) فراموش کردند. ماهی هم راه خود را به دریا برگرفت» (کهف: ۶۱).

از آنجا که پیامبران معصوم هستند و فراموش نمی کنند، مراد از نسیان ماهی در آیه، کنار گذاشتن ماهی و وا گذاشتن آن است. مثل آیاتی که نسبت نسیان به خدا می دهد. «الْيَوْمَ نُنَسِّأُكُمْ» و «إِنَّا نَسِينَاكُمْ» به علاوه آن دو بزرگوار، ماهی را فراموش نکردند بلکه با خود برده بودند و طبق آنچه نقل شد، همراه حضرت موسی علیه السلام چون نخواست حضرت را از خواب بیدار کند، صبر کرد و بعد از بیداری، فراموش کرد ماجرا را بازگو کند. (قرائتی، ۱۳۷۴) در نتیجه معلوم می شود وی خود ماهی را فراموش نکرده بوده بلکه ذکر آن را فراموش کرده بود؛ یعنی یادش رفته که برای حضرت موسی علیه السلام تعریف کند. براساس ویژگی نسیان که در این آیه بیان شد برخورداری انسان از شئون مختلف به طور طبیعی او را در معرض فراموشی قرار می دهد. بنابراین، مفهوم آیه که اشاره به نسیان و فراموشی دارد منطوق آیه را به اصل تذکر یعنی، درست نقطه مقابل نسیان قرار می دهد. بنابراین، روشن می شود که یکی از اصول تربیتی که می توان از این آیه استنباط کرد، اصل تذکر است.

«فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا؛ پس همین که گذشتند، حضرت موسی علیه السلام به جوان (همراه) خود گفت غذای چاشت ما را بیاور، به راستی که از این سفر رنج بسیار

دیده‌ایم» (کهف: ۶۲). در راه تحصیل علم و معرفت و رسیدن به آرمان‌ها، پیامبران نیز سختی‌ها را متحمل شده‌اند. براساس آنچه از این آیه به دست می‌آید، می‌توان چنین برداشت کرد که این آیه اشاره به اصل تربیتی ایجاد انگیزه دارد؛ زیرا آنچه سبب تحمل سختی‌ها و مشکلات توسط پیامبران و حضرت موسی (علیه السلام) در این داستان می‌شود انگیزه‌ای قوی و غیر قابل تزلزل در راه نیل علم و معرفت و رسیدن به اهداف متعالی خویش است. «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» (آن جوان) گفت: آیا به یاد داری وقتی که به صخره پناه بردیم و من پریدن ماهی (به دریا) را فراموش کردم (که برای تو بگویم) و کسی جز شیطان آن را از یاد من نبرد، تا آن را یادآوری کن و (در کمال) شگفتی ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت و رفت» (کهف: ۶۳). این آیه نیز بسان آیه «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا» (کهف: ۶۱) اشاره به اصل تربیتی تذکر دارد.

«قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا» (موسی (علیه السلام) گفت: این همان (محل قراری) بود که در پی آن بودیم، پس از همان راه برگشتند درحالی که ردپای خود را (به دقت) دنبال می‌کردند» (کهف: ۶۴). «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» پس (در آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود رحمتی (عظیم) به او عطا کرده بودیم و از نزد خود علمی (فراوان) به او آموخته بودیم» (کهف: ۶۵). «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» حضرت موسی (علیه السلام) به او (حضرت خضر(ع)) گفت: آیا (اجازه می‌دهی) در پی تو بیایم تا از آنچه برای رشد و کمال به تو آموخته‌اند به من بیاموزی» (کهف: ۶۶). براساس آنچه از آیه به دست آمد، روشن می‌شود که آیه به اصل تواضع که یکی از اصول مهم تربیتی است، اشاره دارد؛ زیرا حضرت موسی (علیه السلام) شاگردی خود را با اجازه آغاز کرد، خود را پیرو استاد معرفی کرد. حضرت خضر (علیه السلام) را استاد معرفی کرد، خود را شاگرد بخشی از علوم استاد دانست، علم استاد را به غیب پیوند داد و تعلیم استاد را اثربخش دانست. تمام نکاتی که بیان شد، اشاره به آن دارد که برای دریافت علم باید در مقابل استاد، ادب و تواضع داشت و ناگفته نماند که تواضع نسبت به عالمان و اساتید از اخلاق انبیاست.

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِط بِهِ خُبْرًا. قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا؛ (حضرت خضر علیه السلام) گفت تو هرگز نمی توانی بر همراهی من صبر کنی و چگونه بر چیزی که آگاهی کامل به (راز) آن نداری، صبر می کنی؟ (حضرت موسی علیه السلام) گفت به خواست خدا مرا شکیبای خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد» (کهف: ۶۷-۶۹). اصل تربیتی که از بررسی این آیات به دست می آید اصل صبر و بردباری است. «قَالَ فَإِنْ أَتَيْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا؛ (حضرت خضر علیه السلام) گفت: پس اگر دربی من آمدی از چیزی (از کارهای شگفت من) مپرس تا آنکه خودم درباره آن سخن آغاز کنم» (کهف: ۷۰). این آیه نیز اشاره به اصل صبر دارد؛ در این جمله اشاره است به اینکه: «به زودی از من حرکتی خواهی دید که تحملش بر تو گران می آید، ولی به زودی من خودم برایت بیان می کنم»، اما برای حضرت موسی علیه السلام مصلحت نیست که ابتدا به سؤال و استخبار کند بلکه سزاوار او این است که صبر کند تا حضرت خضر علیه السلام خودش بیان کند.

«فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا» (کهف: ۷۱) پس آن دو (حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام) به راه افتادند تا آنکه سوار کشتی شدند. (حضرت خضر علیه السلام) آن را سوراخ کرد. حضرت موسی علیه السلام (از روی اعتراض یا تعجب) گفت آیا آن را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غرق کنی. راستی که کار ناروایی انجام دادی. خرق به معنای پاره کردن چیزی از روی فساد و بدون مطالعه است و کلمه امر به کار مهم شگفت آوری بسیار زشت گفته می شود. «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا؛ (حضرت خضر علیه السلام) گفت آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی همراه من شکیبای باشی» (کهف: ۷۲). علاوه بر اینکه این آیه بیان گر اصل صبر است دربردارنده نکته دقیقی است که توجه به آن خالی از لطف نیست و آن نکته عبارت است از اشاره به اصل تذکر؛ زیرا در آیات پیشین حضرت خضر علیه السلام به عدم توانای صبر حضرت موسی علیه السلام در برابر آنچه خواهد دید، تأکید کرد، ولی حضرت موسی علیه السلام از این توصیه حضرت خضر علیه السلام غافل ماند و دوباره از آنچه پیش آمد، سؤال کرد. در نتیجه حضرت خضر علیه السلام دوباره تذکر داد.



«قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزِهِنِي مِّنْ أَمْرِي عُسْرًا؛ (حضرت موسی علیه السلام) گفت مرا به خاطر فراموشی‌ام مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر» (کهف: ۷۳). با دقت در آیه روشن می‌شود که این آیه اشاره به اصل مسامحت و نادیده‌انگاری دارد؛ زیرا که نه انبیا فراموشکارند، نه فراموشی قابل انتقاد و مؤاخذه است. بنابراین در جمله «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ» مراد از لَا تُؤَاخِذْنِي یعنی: «بر من خرده مگیر و با من با مسامحت برخورد بنما و از خطای من چشم‌پوشان». «فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتُمْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا؛ پس به راه خود ادامه دادند تا به نوجوانی برخورد کردند، پس حضرت خضر علیه السلام او را کشت. حضرت موسی علیه السلام گفت: آیا بی‌گناهی را بدون آنکه کسی را کشته باشد، کشتی. به راستی کار زشت و منکری انجام دادی» (کهف: ۷۴). از کلمه غلام و زَكِيَّة استفاده می‌شود که نوجوان به تکلیف نرسیده بود. کلمه نُکْرًا از امر شدیدتر است؛ زیرا در مورد سوراخ کردن کشتی فرمود: «شَيْئًا إِمْرًا»، ولی در مورد کشتن نوجوان فرمود: «شَيْئًا نُكْرًا». «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا؛ گفت آیا نگفتمت که نمی‌توانی همپای من صبر کنی، بسان قبل» (کهف: ۷۵). «قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَدُنِّي عُذْرًا؛ (حضرت موسی علیه السلام) گفت اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراه مباش، قطعاً از سوی من معذور خواهی بود (و اگر رهایم کنی، حق داری)» (کهف: ۷۶).

«فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا؛ پس آن دو به راه خود ادامه دادند تا به اهل یک آبادی رسیدند. از اهل آنجا غذا خواستند، آنان از مهمان کردن آن دو سرباز زدند، پس آن دو در آنجا دیواری را یافتند که در حال ریزش بود. حضرت خضر علیه السلام دیوار را برپا کرد. (حضرت موسی علیه السلام با تعجب) گفت اگر می‌خواستی برای این کار مزد می‌گرفتی» (کهف: ۷۷). «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا؛ (حضرت خضر علیه السلام) گفت این (بار) جدایی میان من و توست، به زودی تو را از تأویل و راز آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی، آگاه خواهم ساخت» (کهف: ۷۸). «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا؛ اما آن کشتی (که سوراخ کردم) از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند. خواستم آن را معیوب کنم (چون) در کمین

آنان پادشاهی بود که غاصبانه و به زور، هر کشتی (سالمی) را می گرفت» (کهف: ۷۹). «وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ آبَؤُهُ مُؤْمِنِينَ فَحَسَبْنَاهُ أَنْ يُزْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا؛ واما نوجوان (که او را کشتیم) پدر و مادرش هردو مؤمن بودند. ترسیدیم که او آن دو را به کفر و طغیان وادارد» (کهف: ۸۰). با تعمق در این آیه، چنین به دست می آید که علت کشتن نوجوان، اصلاح شرایط بوده است که این نشان گر آن است که برای زدودن پاره‌ای از حالات و رفتارهای نامطلوب به دستکاری شرایط محیطی او پرداخت که این بیان گر اصل اصلاح شرایط است. «فَارْزَنَّا أَنْ يُبَيِّدَ لَهُمَا رُبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَهً وَأَقْرَبَ رَحْمًا؛ (از این رو) خواستیم که پروردگارشان به جای او (فرزندی) پاک تر و بهتر و بامحبت تر به آن دو بدهد» (کهف: ۸۱). «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا؛ واما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن دیوار، گنجی برای آن دو بود و پدرشان مردی صالح بود، پس پروردگارت اراده کرد که آن دو به حد رشد (و بلوغ) خود برسند و گنج خویش را که رحمتی از سوی پروردگارت بود، استخراج کنند و من این کارها را خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل و راز آنچه نتوانستی بر آن صبر و شکیبایی ورزی» (کهف: ۸۲).

آنچه از بررسی آیات ۷۱ تا ۸۲ به دست می آید، این است که با توجه به توضیحی که حضرت خضر علیهما السلام از علت کار خود به حضرت موسی علیهما السلام می دهد، می توان چنین استنباط کرد که این آیات اشاره به اصل اعطای حکمت و بینش دارند؛ زیرا حضرت خضر علیهما السلام معرفت کامل نسبت به علل اعمال خود را به حضرت موسی علیهما السلام می دهد. در حدیثی پیامبر ﷺ فرمود: «اگر حضرت موسی علیهما السلام صبر می کرد، عجایب بیشتری از حضرت خضر علیهما السلام می دید». این حدیث اشاره به آن دارد که اگر حضرت موسی علیهما السلام صبر بیشتری پیشه می کرد درهای بیشتری از معرفت و حکمت به روی وی گشوده می شد. به طور کلی آنچه از بررسی آیات داستان حضرت موسی علیهما السلام و خضر علیهما السلام به دست آمد استخراج چند اصل تعلیم و تربیت است که در نظام اسلامی اهمیت ویژه ای دارند. این اصول عبارتند از: اصل همکاری، اصل تذکر، اصل ایجاد انگیزه، اصل تواضع، اصل صبر و اصل بینش (قرائتی، ۱۳۷۴).

۵. نتیجه‌گیری

نظام اسلامی اصول تعلیم و تربیت متعددی دارد. در پژوهش حاضر به اصولی مانند تعقل، تزکیه، اعطای بینش، اصلاح شرایط، مسامحت، صبر، تذکر، ایجاد انگیزش، تغییر ظاهر، تحول باطن، همکاری و تواضع پرداخته شد. این اصول به عنوان ریشه و بنیان‌هایی تعریف شده‌اند که در جریان تربیت لازم‌الاتباع هستند و همچون دستورالعمل‌های کلی، تمام جریان تربیت را تحت سیطره و نفوذ خویش قرار داده‌اند به گونه‌ای که در صورت تخطی از آنها، رسیدن جریان تربیت به هدف نهایی خودش میسر نمی‌شود. پس از بیان ۱۲ اصل و آنچه از تطبیق اصول تعلیم و تربیت بر آیات داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام به دست آمد، آن بود که این داستان از اصولی مانند اصل همکاری، اصل تذکر، اصل ایجاد انگیزه، اصل تواضع، اصل اصلاح شرایط، اصل صبر و اصل اعطای بینش برخوردار است و با تأمل در هر یک از اصول مزبور، محوریت اصول در ایجاد ارتباط منطقی بین عناصر نظام اسلامی و هدف غایی تربیت اسلامی را آشکار می‌شود.

فهرست منابع

- * قرآن کریم (۱۳۷۴). مترجم: بکائی، محمد حسین. تهران: نشر قبله، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- * نهج البلاغه (۱۳۵۹). سید رضی. مترجم: استادی، رضا. تهران: بنیاد نهج البلاغه.
۱. احمدی، احمد (۱۳۶۸). *اصول و روش‌های تربیت در اسلام*. تهران: جهاد دانشگاهی.
۲. امین‌زاده، محمدرضا (۱۳۷۶). *کتاب فرهنگ تعلیم و تربیت اسلامی*. قم: مؤسسه در راه حق.
۳. امینی، ابراهیم (۱۳۸۴). *اسلام و تعلیم و تربیت*. قم: بوستان کتاب.
۴. انیس، ابراهیم، منتصر، عبدالحلیم، و صوالحی، عطیه (۱۳۸۶). *المعجم الوسیط*. مترجم: بندرریگی، محمد. تهران: انتشارات اسلامی.
۵. باقری، خسرو (۱۳۹۰). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*. تهران: مدرسه.
۶. حاجی‌آبادی، محمدعلی (۱۳۷۷). *درآمدی بر نظام تربیتی اسلام*. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۷. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن علی (۱۴۱۲). *مفردات فی غریب القرآن*. دمشق: دارالقلم.
۹. سایت مؤسسه فرهنگی هنری بنان (۱۳۹۹).
۱۰. سبجانی‌نیا، محمد (۱۳۹۶). *قرآن کتاب اخلاق*. سایت حوزه.
۱۱. شریعتمداری، علی (۱۳۶۷). *اصول و فلسفه تعلیم و تربیت*. تهران: امیرکبیر.

۱۲. شکوهی، غلام حسین (۱۳۶۷). *تعلیم و تربیت و مراحل آن*. مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۳. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: انتشارات اسلامی.
۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). *العین*. قم: هجرت.
۱۵. قرائتی، محسن (۱۳۷۴). *تفسیر النور*. قم: مؤسسه در راه حق، وزارت فرهنگ و ارشاد.
۱۶. مشایخی راد، شهاب الدین (۱۳۸۱). *اصول تربیت از دیدگاه اسلام*. نشریه روش شناسی علوم انسانی، ۳۲ (۹)، ۵۰-۶۸.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۸. میرزایی زاده، زهرا (۱۳۹۵). *اسرار داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام براساس روایات تفسیری و تأویلی*. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
۱۹. هوشیار، محمد باقر (۱۳۳۵). *اصول آموزش و پرورش*. تهران: دانشگاه تهران.